

"قُلْ أَنْ مَلِكَ الْعِجْمِ قَتَلَ مَحْبُوبَ الْعَالَمِينَ لِيُطْفِئَ بِذَلِكَ نُورَ اللَّهِ بَيْنَ مَاسِوَاهِ وَيَمْنَعَ النَّاسَ عَنْ سُلْسِيلِ الْحَيَوَانِ فِي أَيَّامِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ وَقَدْ أَظْهَرْنَا الْأَمْرَ فِي الْبِلَادِ وَرَفَعْنَا ذِكْرَهُ بَيْنَ الْمُوَحِّدِينَ" (لوح رئیس، الواح ملوک، ص ۲۰۹)

برنامه یوم شهادت حضرت ربّ اعلی

۲۸ شعبان ۱۴۳۱ / ۱۸ مرداد ۱۳۸۹

- ۱- مناجات شروع از آثار حضرت اعلی
- ۲- مناجات دوم از آثار جمال مبارک
- ۳- لوح مبارک جمال قدم
- ۴- گزیده‌هایی از کتاب مبارک بیان فارسی
- ۵- لوح حضرت عبدالبهاء درباره تبریز
- ۶- قسمتی از توقیع حضرت اعلی به محمد شاه
- ۷- اسرار شهادت
- ۸- شهادت در امر بهائی (علی مراد داودی)
- ۹- نامه جناب انیس به برادرش
- ۱۰- تنفس
- ۱۱- شرح شهادت به قلم جناب ابوالفضائل
- ۱۲- استقرار رمس مبارک حضرت ربّ اعلی
- ۱۳- نامه سرهنگ دوم شیل به امیرکبیر
- ۱۴- نقش علما در شهادت حضرت باب
- ۱۵- برنامه نوجوانان و اطفال
- ۱- یادی از خادم حضرت اعلی
- ۲- یادی از کنیز حرم حضرت اعلی
- ۱۶- شهادت حضرت اعلی از قلم حضرت عبدالبهاء
- ۱۷- تلاوت زیارت نامه

مناجات دوم

الها معبودا مسجودا ملکا بی نیازا

دوستان را از دریای آگاهی بی نصیب مفرما و از مشاهده انوار آفتاب ظهور محروم مساز. ای کریم از یک شعله نار محبت عالم را مشتعل نمودی و به یک تجلی از تجلیات انوار وجهت مقربین و مخلصین را به مشعر فدا فرستادی. تویی سلطانی که قدرت کائنات ترا ضعیف ننمود و شوکت امرا از ارادهات باز نداشت. به اسمت رایة "یَفْعَلُ ما یشاء" مرتفع. در این ليله دَلَماء از تو مسئلت می نمایم دوستان را از کوثر معانی قسمت عطا فرما و از حیوة ابدی نصیب کامل بخش. سراج را اریاح عاصفات خاموش ننماید و سدره امرت را سیلاب های عالم از مَقَرِّ بر نیارد. ذکر در کام عُشاق از هر شهدی شیرین تر و اسمت در مذاق اهل وفاق از ما فی الآفاق خوش تر و محبوب تر. ای کریم، دوستان را حفظ فرما و بر آنچه سزاوار است تأیید نما. اِنَّک انت المقتدر علی ما تشاء، لا اله الا انت القوی العلیم الحکیم.

(آیات الهی، ج ۲، ص ۱۰۰)

مناجات شروع

هَب لی یا الهی کمال حبّ و رضا و اجذب قلوبنا بانجذاب نورک یا برهان یا سبحان و انزل علی نفحاتک فی آناء اللیل و اطراف النهار بجودک یا مَنان. یا الهی ما لی عملٌ استحقُّ به لقاءک و بالیقین لأعلم لو عمرت عمر الدنیا لا أعمل عملاً استحقُّ بذلك؛ لأنَّ شأن العبد لم یزل لایلیق بقرب جوارک إلا جودک. أدركنی و رحمّتک وسعتنی و فضلک احاطنی. فسبحانک یا لا اله الا انت؛ فارفعنی إلیک و اکرمنی بسکونی لدیک و آنسنی بنفسک وحده لا اله الا انت. لأنّک لو أردت بعد خیراً تمحو من حول فؤاده کلّ ذکر و شأنٍ إلا ذکر وحده و إن أردت بعد بما کسبت یدیه بین یدیک بغير الحقّ شراً تفتنه بآلاء الدنیا و الآخرة لیشغل بها و ینسی ذکرک. (حضرت اعلی: مجموعه مناجات موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۶، ص ۱۳۲-۱۳۳)

منتخباتی از بیان فارسی

طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری، مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه آن که نظر به شئون قبل کرده و از او محتجب گردد (ب ۱۲ و ۴)

اعظم چیزی که خداوند دوست می دارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حبّ ایشان بعضی بعضی را، و هر چه ایشان در مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند ردّ یکدیگر نکنند زیرا که هر کس داخل در بیان شد مومن است در هر مقام که واقف هست خوب است (ب ۱۶ و ۵)

هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی به نفسی اگرچه به إدخال سروری در قلب او باشد! و هیچ عملی ابعدر تر نبوده به ضرر نفسی نفسی را اگرچه به إدخال حزنی در قلب او باشد (ب ۱۹ و ۵)

اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از این که مشرق تا مغرب را مالک شود (ب ۲ و ۷)

کلّ علم، علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل شود که به واسطه آن علم، بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد.... کثرت ذکر محبوب نیست چه سرّاً و چه جهراً بلکه اگر یک ذکر کنی به روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و معیار آن را هر کس در نفس خود میداند (ب ۱۴ و ۹)

اسرار شهادت

حضرت بهاء الله می فرمایند، "آنچه در ایّام ظهور ظاهر شود، اگر بر حَسَب ظاهر ذلّت است، صدهزار عزّت در آن مستور و اگر نعمت است صدهزار رحمت در آن مکنون. اگر نفوس غافله بر اسرار شهادت آگاه می شدند، هرگز مرتکب این امور نمی گشتند. وَلَكِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ عَلَى فَمِهِمْ وَبَصَرِهِمْ وَادْرَاكَتِهِمْ. چه که ربح عظیم را از خسارت شمردند و به دست خود نصرت کردند و شاعر نیستند. إِنَّهُ يَنْصُرُ أَمْرَهُ مَرَّةً بِأَعْدَائِهِ وَأُخْرَى بِأَوْلِيَائِهِ." و نیز می فرمایند، "غافلان به گمان باطل خود قتل و صلب را علّت انخماد نار کلمه الهیه تصوّر نموده اند و شهادت را نهایت اذیت پنداشته اند. غافل از آن که سبب ارتفاع و اعلاّی امر الهی است و علّت وصول شهیدان به مقامات قرب نامتناهی."

(پیام آسمانی، ج ۱، ص ۷۲)

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هوالبهی

ای صرّاف اگر صرّافی خواهی، حقیقتی چو زر خالص از معادن کریمه بجو و گوهری چون لعل بدخشان و یاقوت درخشان از هویت جبال حقایق بطلب. محکّ این ذهب ابریز را انقطاع و شهادتی که در تبریز واقع بدان. زیرا نور هُدی بود و سر رشته محبّت ربّ السّماء بود و نمونه انقطاع از ماسوی بود و تقدیر و تنزیه کُبری بود. ع ع (پیام آسمانی، ج ۲، ص ۱۵۲)

لوح حضرت عبدالبهاء درباره تبریز

هوالله

ای ثابت بر پیمان، نامه شما رسید و از مضمون حزن شدید حاصل گردید زیرا دلالت بر آن می نمود که احزاب الی الآن مانند گرگان درنده به جان یکدیگر افتاده و به خونریزی و نهب و غارت مشغول و مألوفند سبحان الله انسان که باید مصدر سنوحات رحمانیه باشد و سبب الفت و محبّت و اتحاد و اتفاق قبائل و شعوب گردد؛ با وجود این به کلی از این فیض موفور منفور و به خصائل و ردائل حیوانات وحشیه افتخار نماید. هر که چنگ تیزتر دارد افتخار بیشتر نماید ... باری ما الحمد لله از این نزاع و جدال بیزاریم و از اختلاف و اجتناب در کنار در حقّ کلّ دعا می نمائیم ...

باری، جناب خطّاط، خطای اهل آن دیار بی حساب و بی شمار؛ فی الحقیقه اهل تبریز مستحقّ این رستخیز بودند زیرا هیکل مبارک را در آن میدان بردار زدند و هدف هزار گلوله نمودند این اضطراب و این عذاب و این عقاب از نتایج آن سیّئات است. حضرت یحیی بن زکریا را یهود سر بریدند بعد از چهل سال خداوند طیّطوس رومانی را برانگیخت و ارض فلسطین به خون مذبحان رنگین گردید. حال اگر اهل تبریز یک دیگر را خونریز شوند تعجّب منماید. این جزای آن اعمال است ولی با وجود این دل و جان از این شورش و هیجان مستغرق بحر احزان و در نهایت تضرّع و ابتهال. از حضرت یزدان میطلبیم که محض فضل این آتش افروخته را خاموش نماید و این نزاع و قتال را از میان بردارد...

حال یاران تبریز نیز باید شورانگیز گردند تا جمیع شهادت دهند که این نفوس مقدّسه در بلا صفا یابند و از جفا به وفا قیام کنند عذاب الیم آنان را جنّت نعیم است و مصیبت، اعظم موهبت ربّ کریم. روز حزن شادمانی کنند و در یوم فلاکت کامرانی فرمایند ع ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۴۶)

شهادت در امر بهائی / دکتر علی مراد داودی

گاهی عاشقی را بی آن که سلاح به دست گیرد می‌کشند؛ بی آن که به جنگ پردازد به خاک می‌افکنند؛ بی آن که دست بیازد سر می‌برند؛ بی آن که بر کسی بتازد، گردن می‌زنند. در چنین وضعی از یک جانب ستم به اوج خود می‌رسد، دل در سینه دشمن سنگ خارا می‌شود، مردمی از میان می‌رود، شرف معنی خود را از دست می‌دهد، شخص انسان به حدّ گرگ بیابان یا کفتار لاشخوار فرو می‌افتد، حاجب الدوله و ابن الذّئب و ظلّ السّلاطین می‌شود. از جانب دیگر قوّت ایمان به حدّ اکثر امکان جلوه می‌کند، هیچگونه شائبه‌ای عشق دلدادۀ آزاده را آلوده نمی‌سازد.

هرگاه مدّعی ایمان به جنگ و ستیر برمی‌خاست احتمال آن می‌رفت که کوشش او تنها به امید پیروزی باشد؛ امکان داشت تصوّر کنیم که به جان می‌زند تا به نان برسد؛ به میدان قتال می‌رود تا به ایوان جلال بیاید؛ اگر به شکست خود یقین کند مهر دلدار را از دل می‌راند و برای حفظ جان دست از جانان فرو می‌شوید. پس، نثار جان در چنین حالی و از چنین کسی نشان ایثار نیست.

حق این است که شهدا مرگ را آرزو می‌کنند. آنان که چنین می‌کنند شهادت به بقای نفس انسان می‌دهند. اثبات وجود حیات در جهان برین می‌کنند. با مرگ خود به دیگران می‌گویند که در آن سوی گور نشان از هستی جاویدان گرفته‌اند. به عمل اثبات می‌کنند که امر خدا در دل و جان اهل ایمان نافذ است. کلمۀ الهیۀ خلاقیت دارد و حقانیت آن در همین جا است. بدین سبب است که خون پاکی که در راه خدا به خاک ریزد تأثیر شدید در عالم معنی می‌بخشد. درخت ایمان را تناور و بارور و سایه‌گستر می‌سازد. ندای امر را تا اوج افلاک می‌رساند. بدین سبب است که شهادت حسین بن علی حافظ حیات اسلام می‌گردد. شهادت نقطه‌اولیِ اعلای امر جمال ابهی می‌کند. شهادت بدیع به خلق جدید تعبیر می‌شود. شهادت سلطان الشّهداء "طراز کتاب وفا" نام می‌گیرد.

(انسان در آئین بهائی، ص ۱۷۴ به بعد)

شرح شهادت / به قلم ابوالفضائل گلپایگانی

اما واقعه شهادت نقطه بیان چنین شد که میرزا تقی خان امیرکبیر، نظر به آن همه ضایعات و خسارات دولت، مصمم شد که، به قتل آن حضرت، بابت را براندازد و به واسطه برادرش، میرزا حسن خان که وزیر نظام آذربایجان شد، به حمزه میرزا حشمت الدوله، که این وقت حکمران آن ایالت بود، دستور این امر داد. و او نیز حضرت را با هم‌رهان از سجن چهریق به ارگ تبریز آورد، ولی از اجراء فرمان قتل تجافی نمود [دوری کرد]. و میرزا حسن خان، خود، مبادرت جسته حضرت را با هم‌رهان و نیز با میرزا محمدعلی زنوزی، از بابیان منجذب، که خود خواهان شهادت گشت، به سربازخانه داخل شهر، در حجره‌ای توقیف نموده سربازان به مراقبت گماشت و روزی دیگر، که نوزده ماه تیر مطابق بیست و هشتم شعبان سال هزار و دویست و شصت و شش هجری قمری و یازده جولای هزار و هشتصد و پنجاه میلادی بود، نزد ملا محمد ممقانی، مجتهد بلد، فرستاد که نوشته حکم قتل آن حضرت و میرزا محمدعلی را داد و دیگران تقیه کرده محفوظ ماندند. و بعضی از ملاهای دیگر به ملا محمد مذکور تأسی کرده فتوی نوشتند و حضرت را با میرزا محمدعلی، قبل از ظهر آن روز، به جز جنب حجره توقیف گاهشان، به دو میخ طویل با طناب زیر بغل انداخته بیاویختند و سربازان مسیحی به ریاست سامخان گرجی تیرباران کردند و گلوله‌ها به هدف نگرفت و ریسمان‌ها بگسیخت و میرزا محمدعلی را پای جز دیدند و حضرت به حجره نزد آقا سید حسین بود.

و سربازان مسیحی مذکور به تکرار عمل مبادرت نکردند و آقا جان بیک، سرهنگ فوج خاصه، قبول مباشرت نمود و باری دیگر هر دو را به همان منوال بیاویختند و با شلیک تفنگ فوج وی، سینه‌ها را مشبک ساختند و هر دو جسد تا هنگام عصر در میدان، مورد تماشای زنان و مردان بود. آنگاه به کنار خندق برده سربازان به مراقبت گماشتند. و در شب دوم، سلیمان خان که از طهران با تنی چند از بابیان بهر استخلاص آن حضرت آمد و روزی دیگر رسید، به همراهی حاجی میرزا مهدی کلانتر بلد، با دستیاری حاجی اللهیار، از ستیزه‌گران صاعقه‌کردار، دو جسد را از نظر سربازان در آوردند و به محل حریربافی بابیان میلانی امانت گذاردند و خبر به طهران دادند و بعد از چندی جسد مشبک را آورده و در مقبره امامزاده معصوم مشهور طهران مستور و مکتوم نهادند و به این روایام دعوت آن حضرت در شش سال و کسری به پایان رسید.

و با هزارها از عشاق خود جان فدا نمود و با وارستگی و قداست تمام از این جهان پُرمحن برفت و به هنگام شهادت تقریباً سی و یک سال داشت و اموال و اشیاء و نسلی بر جا نگذاشت و آئین نوین با صدها از بابیان و با کتب و آثار بسیار برقرار ماند. (رهبران و رهروان، ج ۲، ص ۴۵۷)

استقرار رمس حضرت اعلی

از جمله نتایج حاصله از قوّه میثاق آن بود که حضرت عبدالبهاء را قادر ساخت، علیرغم موانع شدیده عدیده، عرش اطهر حضرت ربّ اعلی را جبل کرمل استقرار دهند. شنیده شده که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند، "هر سنگی از سنگ‌های مقام و راهی که به آن بقعه مقدّسه منتهی می‌گردید، با اشک چشم ... برداشته شده و در جای خود برقرار گردیده است." و این فی نفسه "تحرّکی عظیم" به جریان توسعه مرکز جهانی امر مبارک بخشید که حضرت بهاءالله در زمان نزول لوح مبارک کرمل شروع فرمودند. همین جریان امروز در اثر مجهوداتی که برای احداث ابنیه حول قوس مبذول می‌شود، ادامه دارد.

"صبح روز بیست و یکم مارس ۱۹۰۹، که یوم نوروز بود، حضرت عبدالبهاء صندوق مرمر را که تقدیمی احبّای رنگون بود، امر فرمودند به بالای جبل حمل شود و در ضریح مخصوص قرار گیرد. آن شب هیکل مبارک صندوق چوبی حاوی عرش مبارک حضرت ربّ اعلی و جناب انیس را که با آن حضرت به شهادت رسیده بود، در صندوق مرمر قرار دادند. چراغی صحنه را روشن می‌کرد؛ صحنه‌ای اندوهبار و سخت دردناک اما در عین حال همراه با مسرتی روحانی. حضرت باب را ستمکاران ظالمانه مورد شتم و هتک احترام قرار دادند؛ در کمال بغض و عداوت ستم روا داشتند، و در منتهای ظلم و عدوان به شهادت رساندند. رمس مطهر ایشان، که شرحه شرحه و در هم کوبیده شده بود، سالهای زیادی محروم از مقر و مستقر بود. حال در قلب جبل کرمل الی‌الابد استقرار می‌یافت. زکریای نبی درباره این واقعه فرموده است، «یهوه صباوت چنین می‌فرماید و می‌گوید اینک مردی که به شاخه مسّی است از مکان خود خواهد رویید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود.» چگونه این نبوّت به نحوی اسرارآمیز و قطعی مصداق یافت. شاخه یا غصن، هیکل خداوند را ساخت؛ "خیمه مقدّس" را روی جبل الهی، یعنی کرمل، کوه خداوند برپا نمود...

"وقتی همه چیز به پایان رسید، و رمس اطهر پیامبر شهید شیرازی، نهایتاً، عاری از هرگونه خطر و تهدیدی در آرامگاه ابدی‌اش در قلب جبل مقدّس الهی قرار گرفت، حضرت عبدالبهاء که مولوی مبارک را از سر برداشته و کفش‌های مبارک بیرون آورده بودند، روی صندوق که هنوز در آن باز بود خم شدند؛ گیسوان نقره‌ای هیکل اطهر در اطراف رأس مبارک موج و رخسار ایشان بسیار روشن و نورانی بود؛ پیشانی خود را روی کناره صندوق چوبی قرار دادند، و به صدای بلند گریستند؛ آنچنان گریستند که همه کسانی که حضور داشتند همراه ایشان گریستند. احزان و خاطرات یک عمر به صورت اشک از چشمان هیکل اطهر سیل‌آسا سرازیر شد. آن شب خواب به چشم ایشان نیامد. "مظفریتی که در آن روز در سال ۱۹۰۹ نصیب هیکل اطهر شد با جلال و شکوهی دائم‌التّزاید تابان و درخشان است." (کتاب 'Abdu'l-Baha، اثر جناب بالیوزی، صفحات ۳۰-۱۲۹).

(کتاب عهد و میثاق، اثر پل لمپل، فصل پنجم)

مکتوب انیس به برادرش

وقتی بستگان آقا میرزا محمدعلی از برائت او از معتقداتش مأیوس شدند، میرزا عبدالله برادر بزرگترش نامه‌ای به او نوشت و او را به ارواح اولیاء و انبیاء قسم داد که به حال دو طفل صغیر و مادر پیر و عیال مظلوم و مهجور خود ترحم نماید و از اعتقادی که دارد و راهی که رفته است توبه کند و او در جواب نامه برادرش شرح زیر را نوشت:

هو العطوف

قبله‌گاه‌ها احوالم بحمدالله عیبی ندارد. لِكُلِّ عُسْرٍ یُسْر. این که نوشته بودید این کار عاقبت ندارد، پس چه کار عاقبت دارد؟ باری، ما که از این کار رضایت‌مندی داریم. بلکه شکر این نعمت را نمی‌توانیم به جا آریم و منتهای امرکشته شدن در راه خدا است و این زهی سعادت و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد. تدبیر تقدیر را بر نمی‌گرداند. ما شاءالله کان لا حول و لا قوّة إلا بالله. قبله‌گاه‌ها آخر دنیا مرگ است، "کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ". اجل محتوم که خداوند عزّ و جلّ مقدّر فرموده است اگر مرا درک کرد پس خداوند خلیفه من است بر عیال من؛ و تویی وصی من. هر طور که موافق رضای الهی است رفتار خواهید؛ و هر چه بی‌ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت به آن جناب صادر شده عفو فرمایید و طلب حلیّت از همه اهل خانه از برای من بنمایید و مرا به خدا بسپارید. حسبی الله و نعم الوکیل.

در روز شهادتش خواهرش فرزند دوساله‌اش را به سربازخانه برد و چندین بار پایش را بوسید و با چشمی گریان او را به پیغمبر و قرآن قسم داد که لا اقلّ تقیّه کن که در شریعت اسلام در موقع ضرورت ممدوح است و امر امام صادق است و به من و مادر و زن و فرزندان ترحم نما. به خواهرش اینطور گفته است:

گر تیغ بارد در کوی آن شاه گردن نهادم الحکم لله

من آرزو داشته‌ام که به این روز برسم. خدا را شاکرم که به این نعت مرزوق شدم. تو صبور و شکیب‌باش. عنقریب اشخاصی ظاهر می‌شوند که ما را حمد و ثنا گویند و به جای قومی که فتوی به قتل ما داده و می‌دهند در راه محبّت ما جانفشانی خواهند نمود.

میرزا محمدعلی را هم با حضرت باب برای فتوای قتل بردند. ملا محمد ممقانی به فراشباهی گفته بود این پسر دیوانه است و بر دیوانه حرجی نیست که موجبات استخلاص او را فراهم سازد. ولی آقا میرزا محمدعلی در جوابش گفته است، "آخوند، تو دیوانه شده‌ای که فتوای قتل قائم آل محمد را صادر می‌کنی و به سفک دم آن مظلوم عالم دست می‌آلایی." ملا محمد عصبانی شد و فتوای قتل او را هم امضاء کرد.

(عهد اعلی، ص ۶۰۴)

نامه سرهنگ دوم شیل به امیرکبیر

سرهنگ دوم شیل، از کنسولگری انگلیس، بعد از دریافت گزارشی درباره نحوه رفتار با رمس اطهر حضرت ربّ اعلی و میرزا محمدعلی زنوزی، یادداشت اعتراض آمیزی به تاریخ ۳ اوت ۱۸۵۰ برای میرزا تقی خان امیرکبیر ارسال داشت. مضمون آن چنین است:

"حضرت عالی کاملاً مستحضرید که دولت بریتانیا چقدر در مواردی که امور با حیثیت و اعتبار و شرافت دولت شما سروکار دارد، علاقه خاصّ نشان می دهد و بر همین اساس، من شرح وقایعی را که اخیراً در تبریز به وقوع پیوسته و امکان دارد که به نظر جناب عالی نرسانده باشند به حضورتان تقدیم می نمایم. اعدام باب در تبریز و در تحت شرایطی که انجام گرفت، اگر در مجلات و روزنامه های اروپایی انتشار یابد باعث بی اعتباری سفرای ایرانی خواهد شد. بعد از تیرباران باب، جسد او را به دستور وزیر نظام به خندق دور شهر انداختند که طعمه سگها گردد. این عمل شبیه اعمال قرون گذشته است و تصوّر نمی کنم در حال حاضر در هیچ کشوری از سیری و چین گرفته تا انگلستان این گونه اتفاقات روی دهد. چون احساس کردم که این موضوع با توافق حضرت عالی نبوده است و ضمناً باعث تشویش خاطر در اروپا خواهد شد، صلاح دیدم که این یادداشت دوستانه را به حضورتان ارسال دارم تا حضرت عالی بی خبر از وقایع نباشید." (عهد اعلی، ص ۴۰۲)

قسمتی از توقیع حضرت اعلی به محمد شاه

از جانب آن حضرت حکم به سفر ماکو آمد ... بعد از آن که مطلع شدم به این حکم، نوشته ای به حضور مدبر ملک فرستادم که والله به قتل رسان و سر مرا بفرست هر جا که می خواهی. زیرا که زنده بودن و بلاجرم به محلّ مذنبین رفتن سزاوار نیست از برای مثل من. آخر جوابی ندیدم، اگرچه یقین است که جناب حاجی کما هی امر علم نرسانیده والا قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحق محزون نمودن اشدّ است از تخریب بیت الله؛ و قسم به حق که امروز منم بیت الله واقعی و کلّ خیر. من احسن بی فکائما احسن بالله و ملائکته و کلّ احبائه و من اساء بی فکائما اساء بالله و اولیاء الله بل إنّ الله و احبائه اجلّ مقاماً من أن یصل بفنائهم خیر احد او شره بل الی یصل و ما وصل الی فهو یصل الی نفس الواصل ... مجمل قول، آنچه انسان تمنا دارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است و اگر کشف حجب شود، محبوب کلّ منم و احدی مرا منکر نخواهد شد. ولی این ذکر عجب نیاورد حضرت را بلکه مؤمن موحد که ناظر به خداوند است ماسوی را عدم بحث می بیند و قسم به حق که به قدر خردلی تمنای مال از آن حضرت ندارم و مالک شدن دنیا و آخرت را شرک محض می دانم، زیرا که سزاوار نیست که موحد، غیر را نظر نماید، چه جای آن که مالک شود او را؛ و به یقین می دانم که مالکم کلّ موجود و مفقود را به تملیک حیّ معبود... در این جبل فرو مانده ام و به موقفی آمده ام که احدی از اولین مبتلا نشده و احدی هم از مذنبین متحمل نشده. فحمداً له ثمّ حمداً. لا حزن لی، لآتی فی رضاء مولائی و ربّی و کأنتی فی الفردوس متلذذ بذكر الله الاکبر و إنّ ذلک من فضل الله علیّ و الله ذوالفوز الکبیر...

(منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۶-۱۷)

شهادت حضرت اعلی از قلم حضرت عبدالبهاء

امیرکبیر... بدون فرمان پادشاهی و مشورت وزرای دربار رعیت پناهی، به صرافت طبع و صرامت رأی و استقلال تام فرمان به قتل باب داد. مختصر این است که حاکم آذربایجان، شاهزاده حمزه میرزا، اجرای این حکم را از دست خویش نپسندید و به برادر امیر، میرزا حسن خان، گفت که این کار خسیسی است و آسان و هر کس مقتدر و توانا. مرا چنان گمان بود که حضرت اتابک مرا مأمور به حرب افغان و اوزبک خواهد نمود و یا به رزم و هجوم مرز و بوم روس و روم دلالت خواهد کرد. اعتذار او را، میرزا حسن خان به تفصیل به امیر نوشت و سید باب قبل از خروج از چهریق به سمت تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشتجات خویش را، حتی خاتم و قلمدان در جعبه مخصوص نهاده و کلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته و به وساطت ملا باقر که از سابقین اصحاب خویش بود نزد ملا عبدالکریم قزوینی فرستاد. ملا باقر آن امانت را در قم در محضر جمعی تسلیم ملا عبدالکریم نمود...

امیرکبیر فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا حسن خان صادر فرمود و مضمون فرمان از علمای اعلام تبریز که رکن رکین مذهب جعفر علیه السلام و حصن حصین طریقه اثنا عشریه اند، فتوای صحیح صریح گرفته، فوج ارامنه ارومیه را حاضر ساخته، در ملا ناس باب را آویخته امر به شلیک فوج نماید. میرزا حسن خان فراش باشی خویش را احضار نمود و دستور العمل داد. باب را عمّامه و شال که علامت سیادت بود برداشته و با چهار تن از تابعان به میدان سربازخانه تبریز آورده، در حجره ای محبوس نمودند و چهل سرباز ارامنه تبریز مستحفظ قرار دادند. روز ثانی فراش باشی باب را با یک جوانی، که مسمی به آقا محمدعلی و از نجبای تبریز بود، به فتوای عالم مجتهد ملا محمد مامقانی و مجتهد ثانی میرزا باقر و مجتهد ثالث ملا مرتضی قلی و غیره تسلیم سام خان سرتیپ فوج ارامنه ارومیه نمود.

در وسط پایه همان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوفتند و دو ریسمان آویختند، به یک ریسمان باب را و به ریسمان دیگر آقا محمدعلی را معلق نموده محکم ساختند، به قسمی که سر آن جوان بر سینه باب بود و اطراف بامها از کثرت جمعیت موج میزد. یک فوج سرباز سه صف بستند. صف اول شلیک نمود و از پی، صف ثانی آتش داد و از پس، صف ثالث تیر باران نمود. دخان عظیمی از آتش شلیک حاصل شد. چون دود متلاشی گشت، آن جوان را ایستاده و باب را در همان حجره که در پایه اش آویخته بودند در نزد کاتبش آقا سیدحسین نشسته دیدند. به هیچ یک ادنی آسیبی نرسیده بود. سام خان مسیحی گفت ما را معاف بدارید.

نوبت خدمت به فوج دیگر رسید و فراش باشی دست کشید. آقا جان بیک خمسه سرتیپ فوج خاصه پیش آمد و باب را با آن جوان دوباره به همان میخ بستند و باب بعضی صحبت ها می داشت. معدودی فارسی دان فهمیدند و سایرین صدائی می شنیدند. باری سرتیپ فوج خویش را حاضر ساخت. پیش از ظهر بیست و هشتم شعبان سنه هزار و دویست و شصت و شش یک مرتبه امر بشلیک نمود. در این شلیک گلوله ها چنان تأثیر نموده بود که سینه مشبک گشته و اعضاء کل تشریح شده مگر صورت که اندکی آزرده شده بود. بعد آن دو جسم را از میدان به خارج شهر به کنار خندق نقل نمودند و آن شب در کنار خندق ماند. (مقاله شخصی سیاح، ص ۶۰-۵۱)

نقش علما در شهادت حضرت باب

از دوران حکومت و سلطنت فتحعلی شاه مجدداً بازار زُهدفروشی و عوام‌فریبی رواج کامل یافت و بار دیگر پای علما و مجتهدین به دربار سلاطین و حکام باز شد و مداخلات آنان با قدرت تمام، هم در میان مردم و هم در دستگاه دولت و امور سیاسی، از سر گرفته شد. در چنین شرائطی، در زمان حکومت محمدشاه قاجار، ظهور حضرت باب به عنوان موعود و قائم آل محمد و مهدی منتظر چنان لطمه‌ای به سیادت و قیادت آنان وارد آورد که تحمّل آن را بسیار صعب و مشکل کرد و علناً متوجه شدند که با ظهور این شرع بدیع و پیدایش افکاری تازه و جدید، بساط قدرت و نفوذ آنان منطوی و پیچیده خواهد شد.

بنابراین، همگی به خصومت و دشمنی برخاستند و حربۀ تکفیر بر کف گرفتند و از رؤوس منابر، مردم نادان و عوام را بر علیه بابیت اغوا و تحریک نمودند و از گروشی به آن آئین منع کردند و سفکِ دماء و قتل و غارت پیروان باب را مجاز دانستند و بالاتر از همه به قتل حضرت باب به صورت جدی کمر بستند.

اما، فتاوی مکرّر قتل حضرت باب در شیراز و اصفهان، به مناسبت‌های گوناگون، به مرحله اجرا در نیامد و محمدشاه که بعد از قتل قائم مقام حالت تذکر و انتباهی در خود احساس می‌کرد مایل نبود که بار دیگر با صحّه گذاردن بر فتاوی علما در مورد قتل حضرت باب دست خود را به خون سیّد بی‌گناه دیگری آلوده کند. اما حاجی میرزا آقاسی دست بردار نبود و بالاخره بعد از این که به تحریک وی محلّ حبس و زندان حضرت باب از ماکو به چهریق تغییر داده شد، حیلتی دیگر به کار برد و سبب گردید که مجلس تبریز با حضور ولیعهد منعقد گردد تا علمای تبریز با حضرت باب مواجه شوند و به قتل ایشان فتوی دهند و آن فتوای شرعی به مقام اجرا گذاشته شود و محمدشاه در برابر عملی انجام شده قرار گیرد. اما با برگزاری آن مجلس نیز منظور و مقصودش صورت وقوع نیافت.

بالاخره، در زمان صدارت امیرکبیر بود، که به فتوای علما، و اقدامات امیرکبیر، شهادت حضرت باب واقع شد.

(عهد اعلی، ص ۲۸۷)

یادی از خادم حضرت اعلی

مبارک تا آخر عمر از واقعه شهادت حضرت باب اطلاع حاصل نکرد و به این تصوّر بود که حضرت نقطه اولی برای ترویج امور تجاری به هندوستان رفته‌اند و مسافرتشان آنچنان طولانی شده است. زیرا در آن اوقات مقتضیات خانوادگی حضرات بستگان حضرت باب طوری بود که مصلحت نمی‌دیدند آن واقعه از دهان خدمه آن خاندان به خارج منتقل شود.

بعد از واقعه شهادت حضرت باب، زندگانی والده و جدّه آن حضرت دیگر در شیراز میسر نبود. از طرفی بلایا و مصائب وارده بر وجود آن ذوات مقدّسه از حدوث شهادت حضرت اعلی و جناب حاج میرزا سیّد علی خال و هموم و غمومی که بر قلوب آن مظلومان مستولی بود و از طرفی رفتار نسنجیده و گفته‌های طعن‌آمیز و جسورانه بعضی از اقربا و منسوبین، آن مظلومان را به تنگ آورد و چون مسافرت آنها به کربلا از قبل به تصویب و رضای خاطر حضرت باب رسیده بود، به این مناسبت عازم کربلا شدند و برای همیشه شیراز را ترک فرمودند. وقتی تصمیم والده و جدّه حضرت باب به عزیمت به کربلا قطعیت حاصل کرد، بعضی از اماء الرحمن دامن همت به کمر زدند و مصاحبت والده و جدّه آن حضرت را به دل و جان پذیرا شدند. والده حضرت باب، مبارک را به عنوان خادم محرم و مورد اعتمادشان همراه به کربلا بردند و وقتی به کربلا رسیدند و مجاور شدند، مبارک جارویی با دسته‌ای سبزرنگ، که علامت سیادت حضرت باب بود، تهیه کرد تا نشانه‌ای از سیادت آن حضرت باشد و همه روزه قبل از طلوع آفتاب صحن مطهر حضرت سیّد الشهداء را جارو می‌کرد که بار دیگر به لقای مولایش مشرف شود.

او بعد از روبیدن صحن و حرم مبارک به زیارت روضه حضرت حسین می‌رفت و نماز و دعایش را در آن مقام مقدّس تلاوت می‌نمود و به خانه برمی‌گشت و به خدمات مرجوعه به او می‌پرداخت. او همواره به یاد حضرت باب بود و چشمانی گریان داشت و بالاخره در کربلا ناخوش شده والده حضرت باب آقا میرزا اسدالله طیب شیرازی را که با ایشان منسوب بود به بالینش آوردند، ولی معالجات مؤثر واقع نشد و در سال ۱۸۶۵ میلادی، در سنّی قریب به چهل سالگی در کربلا بدرود حیات گفت. جسد شریفش را در وادی السلام که محلّ دفن غالب اقوام و عشیره حضرت ربّ اعلی بود مدفون ساختند.

والده حضرت باب که در همان اوقات مادرشان نیز فوت شده بود، در واقعه فوت مبارک محزون و مغموم شدند و از یادش باز نمی‌ماندند و مزایای اخلاقی او را همواره به خاطر داشتند. با صعود او یادگاری دیگری از بقایای دوران حیات عنصری فرزند عزیزشان را از دست دادند.

مبارک غلامی حبشی بود که رخت از این عالم بُرد ولی اعمال و رفتار و صفای خاطر و محبّت زائد الوصفش مورد رضای قلب و خشنودی خاطر حضرت باب و والده مبارکش بود و او اولین فردی از افراد مردم افریقا است که سعادت خدمتگزاری در آستان مبارک حضرت باب را به دست آورد و به این افتخار نائل شد.

(لثالی سیاه، ص ۳۴)

لوح مبارک جمال قدم

جبار و فراعنه و امثال آن که از قبل و بعد ذکر شده، در رتبه اولیه جهلائی هستند که به علماء معروفند مابین همج رعاع. لعمر الله ایشانند قاطعان طریق الهی و ایشانند حُجُب مانعه و کتب کاذبه. فی الحقیقه علمای ایران بسیار غافلند. آنچه در دست آن فئه ضالّه مضلّه بوده اکثر مفتريات خود آن نفوس است که از قبل و بعد گفته‌اند و در کتب نوشته‌اند. ایشانند صحف اوهامیه و دفاتر ظنونی و توابع ناحیه کذب که به مقدسه نامیده‌اند.

وقتی از اوقات این فانی قصد مقصد اعلی و ذروه علیا نموده، بعد از حضور در ساحت امنع اقدس، فرمودند ای عبد حاضر، بگو بینم آن رصاصی که حضرت اعلی و مبشر جمال کبریا را شهید نمود از چه معدن و حقیقت آن چه بوده و آن سیوفی که اجساد اولیاء را قطعه قطعه نمود از چه فلز و از کدام معدن بیرون آمده؟ یا عبد حاضر لدی الوجه، در بیانات مظلوم آفاق تفکر نما که شاید از تفکر تو در اهل ارض این قوه ظاهر شود و کل به بصیرت تمام در آنچه واقع شده تفکر نمایند.

در آن حین اشعه انوار بیان رحمن این فانی را به شأنی اخذ نمود که قادر بر ذکر آن نشده و نخواهد شد. مدّتی این عبد قائم و جمال قدم صامت و ساکت. بالاخره فرمودند یا عبد، آن حدید و رصاصی که سبب نوحه مقربین و ضجیج مخلصین شد آن کلمات نفوس غافله بوده که سالها در معدن جهل و کذب تربیت یافته و بالاخره از فم علما ظاهر شد و آن جوهر وجود و اولیائش را شهید نمود. یا عبد درست تفکر نما اگر ذکر جابلقا و جابلسا و ناحیه مقدسه و وجود قائم به اوصاف مذکوره نبود، وارد نمی شد آنچه وارد شد و دیده نمی شد آنچه که قلم و لسان از ذکر آن مضطربست.

فرمودند یا عبد حاضر، اگر نفسی به انصاف نظر نماید همان کلمه که از معدن کذب ظاهر شد که گفته آن حضرت موجود است و قائل بر تولّد او از کفار محسوب، رصاصی بود که بر بدن آن سید عالم وارد شد.

(پیک راستان، ص ۹۸-۹۹)

یادی از کنیز حرم حضرت اعلی

فضّه دختری هفت ساله از مردم حبشه بود که حضرت باب بعد از ازدواجشان برای خدمات حرم مبارک ابتیاع نمودند. او در ظلّ مراقبت و تربیت والده و حرم حضرت باب به بار آمد و تربیتی لایق و شایسته یافت و فردی از افراد خاندان حضرت باب به حساب می آمد.

فضّه نیز مثل مبارک از وقایع شهادت حضرت اعلی و حضرت خال بی خبر بود. تا آنجا که وقتی که بیت مبارک را تعمیر می نمودند اظهار بشاشت و سرور می نمود و به همه کس می گفت خانه را برای تشریف فرمایی آقا تعمیر می کنند، چون نوشته اند از بمبئی می آیند.

او قلبی پاک و سرشار از عشق و ایمان داشت و با وجودی که نمی دانست حضرت ربّ اعلی چه مقام و رسالتی دارند، مفتون و دلباخته بود و نمی توانست باور کند که وجود مبارک حضرت باب هدف رصاص اهل بغضاء شده است.

احبائی که به ملاقات حرم مبارک می آمدند، نسبت به فضّه نیز رعایت ادب و احترام می نمودند و با کمال محبت و وداد با او روبرو می شدند. وقتی که می دیدند با چه عشقی به خدمت حضرت حرم قائم است و تا چه اندازه حرم مبارک او را دوست می دارند و احترام می گذارند، مخصوصاً دختران حضرت حجت زنجانی و سایر اماء الرحمن برای فضّه احترامی بس والا قائل بودند.

او همیشه از حضور بانوی خودش استدعا می کرد که دعا کنند قبل از این که صعود ایشان واقع شود او از این عالم برود و هجران و دوری وجود حرم را نبیند. دعاهای صادقانه او مقبول درگاه خدای تعالی شد و مسئولش مستجاب گردید و روح پرفروش آن جوهر خلوص و وفا در روز یکشنبه دوم شهر ذیحجه سال ۱۲۹۹، سه ساعت بعد از واقعه صعود حرم حضرت باب در اثر همان ناخوشی که بر وجود حرم مبارک مستولی بود، در بیت مبارک به رفیق اعلی پیوست و به جنت ابهی خرامید.

وفای الهی در حقّ فضّه به مناسبت عظمت روح و پاکی قلب و خدمات صادقانه چهل ساله او در حضور حرم حضرت ربّ اعلی به آن مقام رسید و شامل آن موهبتی شد که در جمیع زمانها از یوم خلق آدم تا به حال در عالم وجود نظیری نداشته و مخصوص است به وجود حرم حضرت اعلی و آن بخش و غفران نفوسی است که در آن روز و شب از این عالم صعود نمودند که حرم مبارک به عالم بقاء از این مُلک اُدنّی صعود فرمودند و فضّه باوفا مشمول آن عنایت و موهبت الهی گردید. (لثالی سیاه، ص ۴۱)

زيارت نامۀ حضرت ربّ اعلى

الثَّنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَالْبَهَاءِ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكَبَرِيَاءِ
وَسُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ. أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَاقْتِدَارُهُ وَعَظَمَةُ اللَّهِ وَكِبَرِيَاؤُهُ وَبِكَ
أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ أَفْقِ الْبَدَاءِ. وَأَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَةٍ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ
حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونُ وَبَدَّتِ الْمُمَكِّنَاتُ وَبُعِثَتِ الظُّهُورَاتُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ
الْمَعْبُودِ وَبَوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فُصِّلَ بَيْنَ الْمُمَكِّنَاتِ وَصَعِدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الدُّرُورَةِ
الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى. وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ.
فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَبَايَاتِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَشَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَحَضَرَ تَلْقَاءَ
عَرْشِكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَكَفَرَ بِبَايَاتِكَ وَجَاحَدَ بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَاسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَجَادَلَ
بِبِرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَاقْتِدَارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْوَحْاحِ الْقُدْسِ مِنْ إَصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا.

فَيَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي فَأَرْسَلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَعِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجْدِبَنِي عَنْ نَفْسِي
وَعَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَلِقَائِكَ. إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ، وَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا. عَلَيْكَ
يَا جَمَالَ اللَّهِ ثَنَاءُ اللَّهِ وَدِكْرُهُ وَبَهَاءُ اللَّهِ وَنُورُهُ. أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبْهَكَ. كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي
غَمَرَاتِ الْبَلَايَا. مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَمَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سَيْوفِ الْأَعْدَاءِ، وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ
النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ.

رُوحِي لِضَرْكِ الْفِدَاءِ وَنَفْسِي لِبَلَائِكَ الْفِدَاءِ. أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَبِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وُجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ
وَاتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.
إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِي الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السُّدْرَةِ وَأَوْرَاقِهَا وَأَغْصَانِهَا وَأَفْنَانِهَا وَأُصُولِهَا وَفُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى
وَصِفَاتِكَ الْعُلْيَا. ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَجُنُودِ الظَّالِمِينَ. إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ.
صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَإِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ، إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. لَا إِلَهَ
إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ.